

علیتین روس و انگلیس که با مشیرالدوله آمده بودند در این منزل رسیدند. نواب والی از مراتب استقبال و قواعد تکریمات و تشریفات و لوازم ضیافت و میهمانداری دقیقه‌ای از دقایق مهمل نگذاشته، از آنجا به دزفول بازگشته، مشیرالدوله نیز با مشایخ کعب و محمره در دزفول رسیده، تعیین سرحددار محمره و قرار و مدار امورات آن حدود را منظم فرمود.

مقارن این حال خبر توجه شاهنشاه بی‌همال به دارالسُرور بروجرد مسموع شد، نواب والی والا خانلر میرزای قاجار فرزند خود نواب ابراهیم میرزا را به نیابت عربستان گذاشته عزم تقبیل رکاب همایون اعلیٰ کرده، در منزل آب سرد، نصیر خان جودکی را که طاغی و یاغی بود و از رواحل قوافل باج و خراج گزاف می‌گرفت، نواب والا گرما گرم گرفته به زنجیر درکشید، و برادرش را توشمالی طایفه او داده به خرم‌آباد فیلی آمده، امورات آن ولایت را به نواب ایلدرم میرزا محول داشته و او را مقرر فرمود که در میان دلفان و سلسله برود در خواه باشد و به قدر ضرورت سواری در خرم‌آباد گذاشته، عزیمت بروجرد نمود.

و چون مقرر شده بود که سربازی از طایفه بیرانوند گرفته شود و از دزفول ابلاغ حکم همایون به طایفه مذکور شده بود، در منزل هرفه نواب والا شبی مانده سرباز آراسته حاضر را عرض کرده، مقرر شد که از قفای موکب والی والا به بروجرد آیند و خود مستعجلاً راه بریده به شوق شرفیابی حضور اعلیٰ همی‌رفت تا در بروجرد به رکاب نصرت مآب همایون اقدس پیوست و مورد تفقدات خاص گشت.

### ذکر حادثه لرستان و

عزیمت نواب مستطاب والی والا خانلر میرزا

به نظم آن صفحات به عون ایزد باری

در ایام توقف اردوی کیهان پوی شاهنشاه فرشته خوی در بروجرد بعضی از اهالی هرسین و نهاوند و کرمانشاهان [۱۵۰] از حاکم طایفه دلفان شکایتی عرضه داشتند، امنای دولت ابد مدت به نواب والی والا حکمران لرستان و عربستان بروجرد حکم فرمودند که مفسدین و متمرّدین آن طایفه را به دست آورده مورد

سیاست نمایند. با آنکه نواب والا معروض داشت که اکنون هنگام این مؤاخذه نیست، چه در غیبت من یحتمل که این امر به فسادی کشد و کاری نه بر وفق دلخواه روی دهد، جناب میرزا تقی خان فراهانی اتابک اعظم که آنگاه در رکاب نصرت مآب مختار بود نپذیرفت، و این حکم به نواب ایلدرم میرزا ابلاغ یافت.

او نیز جماعتی از آنان را که من باب الاحتیاط هرگز با یکدیگر جمع نمی‌گشتند به هنگام فرصت مجتمع ساخته گرفتار کرده، در کمره این خبر رسیده، نواب والی والا معروض داشت. مجدداً مقرر شد که مستحقین قتل را مقتول و سایرین را مغلول و روانه دربار اعلیٰ کنند. نواب والا چگونگی را به عبدالله خان پیشکار نواب ایلدرم میرزا مرقوم داشته وی به تأخیر و تراخی بگذرانید.

چون فی مابین سرباز کمره و سرهنگ جدید و صاحب‌منصبان آن فوج مخالفتی رفته بود و مدت دو سال توقف در لرستان با الوار آشنائی و آمیزشی داشتند، کسان محبوسین را تحریک کرده به طغیان و تعریک ترغیب نمودند، و گروهی از اهالی اردو که هوای حکومت کرده بودند نیز به پیام و نامه طاغیان را به گرمی هنگامه دل قوی ساختند. به یک بار سلسله و دلفان محرک سلسله نفاق گردیده، بالاجماع به گرد ایلدرم میرزا در آمده بنیاد مخالفت محکم داشتند، و دست به محاربت بر آوردند. سرباز مذکوره که به دو هوائی موصوف بودند، در منازعه و مکاوحه سستی نمودند، یک نفر توپچی هم در سرتوپ مقتول شد، در توپچیان فتوری روی داده توپ نیفکندند. آخر الامر اهل اردو را ناچار کرده محبوسین خود را آزاد ساخته برداشته برفتند، و در این حادثه از یک دسته سرباز سیلاخوری و سوار عربان و توپچی هفت تن کشته شدند و از فوج کمره یک کس مجروح نکردند.

مع هذا فوج مذکور بعد از معاونت طایفه دلفان بی‌استیذان و استرخاص از نواب ایلدرم میرزا با هاشم خان سرهنگ بی‌فرهنگ خویش به بروجرد رفتند. ایلدرم میرزا فرو ماند، هم از لرستان شکسته و پریشان به بروجرد آمد. پسران نصیر خان جودکی که پدرشان محبوس بود، بعد از این واقعه بی‌خبر بر سر اعمام خود که حاکم طایفه شده بودند ریخته سه نفر عم خود را مقتول نمودند؛ و طایفه را تصرف و تصاحب کردند.

و طایفه سگوند که به سرکشی معتاد و به قتل و غارت پرورده بودند، اجتماعی

کرده بلوک خالصه دیوانی را بغارتیدند و آتش فتنه در لرستان به اشتعال درآمد. نواب امیرزاده والی والا چون از این حادثات اطلاع یافت فوج سریند و سواران باجلان را با دو عراده توپ کوه کوب برداشته روی به سوی لرستان نهاد. به محض ورود به ساحات آن ولایات دیوان بندگسسته و غولان از حبس جسته خود را چون پری در شیشه گرفتار دیدند، جمعیت ایشان روی به تفرقه نهاده، در در و دشت متواری شدند، و خود از در استیمان در آمده ظهور این حوادث را به تقصیر عبدالله خان وزیر ایلدرم میرزا معلق و مربوط داشتند و اظهار برائت ساحت کردند.

نواب والی والا نیز به دلجوئی و اطمینان ایشان عزم کرده عبدالله خان را سیاست فرمود و ایشان را استمالت نمود. هم به استدعای آنان نواب ایلدرم میرزا را به حکومت لرستان و تحصیل وجوهات دیوان باز گذاشته لوای معاودت برافراشته به بروجرد آمد، اما مقصود الوار دفع الوقت و مسامحه بود، و نواب والا نیز به ملاحظه مصالح کار مداخله می نمود تا کار بدانجا کشید که محصلین مالیات دیوانی را بی نیل مرام روانه کردند و سر به راهزنی و اهریمنی بر آوردند. نواب ایلدرم میرزا در میان آن غران چنان بود که سلطان سنجر ماضی در میانه غزان تا به احضار نواب والا به بروجرد رسید، و به انتهاز فرصت و انتظار عدت همی گذشت.

و در این اوقات همت بلند امیرزاده آزاده والی والا به آبادی و خرّمی بلده خرّم آباد مصمم بود، چون شهر خرّم آباد در دامان کوهی واقع است و آبی که از زیر قلعه و بالا می جوشد به واسطه آنکه دو ثلث شهر خرّم آباد از آن ارفع است بدانجا نمی نشیند و غالب بیوتات متوطنین شهر را از آن آب قسمت و بهر حاصل نمی گردد، و غالباً به علت قلت آب و بدی هوا امراض مزمنه متوقفین شهر را علیل و مریض دارد، نواب والا در مقام چاره این کار بر آمده به اعلی و ادنی و اطراف و اکناف شهر تماشا و سیر کرده، علامت و آثار و تلل و دمن شهری قدیم در پهلوی جبل و قلل مشاهده کرد تا محقق گشت که در ازمنه سالفه نیز آب به شهر خرّم آباد از رودخانه می آورده اند، لهذا از تنگ رباط که تا شهر یک فرسخ و نیم مسافت دارد، نهری بریده در تمامت معابر با آهک و سنگ و ساروج محکم کرده و فرو بسته بغلهای جبل را شکافته، در مدت دو ماه ایام توقف خرّم آباد نهرها را به شهر متصل ساخته به جمیع خانه های فراز و فرود رسیده همه سیراب شدند و در بیوتات خود

حوضه و باغچه و بساتین و حدایق متنزّهه بساختند.

و آن آبی خوشگوار و لطیف است به خلاف آب سابق که بدگوار و ثقیل بود، به واسطهٔ عذوبت ماء لطافتی نیز در هوا حاصل شده رفع بیماری بسیار سالفه گردید و زیاده از یکصد (۱۰۰) خانه در دامان کوه به تازه احداث کرده‌اند، و در آنها باغچه‌های خوب با اسلوب ساخته، قیمت خانه‌ها بالمضاعف افزوده و صفای شهر بیشتر از پیشتر شده.

بالجمله در این ایام که امور لرستان بی‌نظام بود، خیر عزل امیر نظام در آن ولایت انتشار گرفت، و الوار بر شرارت و جسارت بیفزودند. طایفهٔ سگوند، جوذکی را با خود متفق ساخته به کوچیدن دلفان و سلسله متفقاً روی به گرمسیرات نهادند و عزیمت عربستان کردند.

### ذکر مأموریت

## نواب ایلدرم میرزا به لرستان و عزیمت موکب نواب والی والا به انتظام آن سامان و بیان واقعات و منازعات اتفاقیه

چون نواب والی والا خانلر میرزا از پراکندگی و طغیان و نفاق و عصیان ایلات لرستان اطلاع حاصل کرد، ایلدرم میرزا را در خرم‌آباد گذاشته ولی خان سیلاخوری و سوارهٔ عباس قلی خان پشت کوهی را برداشته، روانه گرمسیرات گشته [۱۵۱] با آنکه فوج سیلاخور به تازه از فارس رسیده بودند، در کمال شغف با ولی خان مصمم خدمت دیوان شدند، و عباسقلی خان از پشتکوه با دو بیست (۲۰۰) سوار و یکصد (۱۰۰) سوار هم از بختیاری در هم پیوسته، ایلدرم میرزا با این جمعیت حرکت کرده در طرهان متوقف شده، چندانکه پیام و نامه به مخالفان فرستاده ایشان را به موافقت و مصادقت دعوت همی کرد در کبر و بطر الوار همی افزود.

عاقبت آن دلیر به ستوه آمد، شبی بی‌خبر از مسافت پانزده (۱۵) فرسنگی ایلغار بر سر آن اشرار برده در یکدیگر آمیختند و خونها ریختند، علی مردان خان رئیس دلفان مومیوند [= ممیوند] با نفری چند کشته شد، موسی خان حسنوند و مابقی

متفرق شدند و لرستان فی الجمله انتظامی گرفت.

و این اخبار در دال پری پشتکوه به نواب والی والا رسیده و عزمی که در پیش داشت که از راه صدمره به دنبال سگوند به لرستان رود، بالمره فسخ کرد و به نواب ایلدرم میرزا و موسی خان یاور برادر ولی خان و صاحب منصبان فوج و عباسقلی خان سرتیب والی پشتکوه خلعتها فرستاد و موهبتها کرد. و جواد خان سرهنگ را با فوج جدید سیلاخوری و یکصد (۱۰۰) سوار جرار از آنجا به لرستان نزد ایلدرم میرزا فرستاد که قلع ماده اشرا کند.

اما لرستانی پس از آن شکست بزرگ دیگر باره اجتماعی کرده به صدمره رفته انبار اجناس خالصه دیوانی را غارت کردند و از رعایا تنی چند را به ناوایب بکشتند و مستعد اقتتال بماندند.

از نواب ایلدرم میرزا خبر رسید که اگر چه دو فوج با ماست ولی سپاه الوار زیاده از هفت هزارند. نواب والا فی الفور دوهزار (۲۰۰۰) سوار و تفنگچی از طوایف بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ و بسحاق به همراهی حسینقلی خان و جعفرقلی خان ابوابجمع محمد رحیم خان قاجار کرده به صدمره مأمور داشت و به ایلدرم میرزا حکم شد که از آن طرف بر سر ایلات آید و او و محمد رحیم خان بالاتفاق اهل نفاق و شقاق را در میان گیرند. ایلدرم میرزا قبل از محمد رحیم خان در رسیده جنگ در گرفت، از دو سوی بر لب رود شمشیر دو روی در روی هم همی زدند و نیزه های دراز رشته اعمار الوار کوتاه همی کرد.

مقارن این حال محمد رحیم خان قاجار نیز در رسید از پل گاومیشان از رود بگذشت و مصمم جدال گشت. ایلدرم میرزا از وصول او خوشنود گردیده به اطمینان سوار و پیاده خود را بر آب زده چون باد بهاری از آن رود جاری بی آسیب بگذشتند، به محض قرب جوار بند از دهان اراقم مهره بار برداشتند و تیغ بر ایشان حکم کردند، جمعی کشته شدند و گروهی اسیر آمدند **كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَفِرَّةً فَزَارَتْ مِنْ قَشْوَرَةٍ** فرار بر قرار اختیار کردند، جماعتی دست استیمان در ذیل عنق و اغماض نواب ایلدرم میرزا در زده و جمعی با محمد رحیم خان که با دلی رحیم بود متوسل شده مأمون گشتند. اما پسرهای نصیرخان جوذکی با سگوند اتفاق کرده بی خبر

کوچیدند، نیمی روی به سمت قیلاب و نیمی به پشتکوه نهادند، دو قافله را زدند، قاصد و چاپار را گرفته نگهداشتند و مخالفت آشکارا کردند.

جلال‌الدین میرزا ولد نواب شاهزاده محمدتقی میرزا حکمران و نایب بالاگریوه با دویست (۲۰۰) سوباز و صد (۱۰۰) سوار در منکره دیرکوند با سگوند رفاقت کرده، در میان دره دور آنها را گرفته، جنس دیوانی هر چه در قیلاب بود ضبط کردند و بنای تعرض به قرای دزفول گذاشتند، سوارانشان تا پل تنگ به عزم جلوگیری و جنگ تقادم جستند.

چون این اخبار در جایدر به والی والا تبار رسید، روزی دو در آنجا توقف گزید، سیورسات سپاهیان را آمده ساخته چه در آن اطراف سیورسات و علیق‌الدواب نایاب بود، و از دزفول هم نمی‌رسید. چون پسران نصیرخان جودکی این اساس فتنه را مؤسس شده بودند تا پدر ایشان رهائی یابد، هم در جایدر نصیریه بشس‌المصیر سفر کرد، و میرزا عبدالغنی به حکم والا با سربازان بیرانوند از راه پل تنگ به سمت پشتکوه بر سر طوایف پشتکوه نشین سگوند روانه شد. و محمدرحیم خان قاجار با دو صد (۲۰۰) سوار به طریق تعجیل و ایلغار به قیلات مأمور گشت که تا جلال‌الدین میرزا و سربازان مأموره بدانجا متفرق نگردیده‌اند رسیده باشد، خود پیش از وصول خان قاجار، جلال‌الدین گریخته وارد اردو شد و محمدرحیم خان با سواران بختیاری در قیلاب به طوایف سگوند رسیده آنها را شکست داده خود را به کوه کشیدند.

محمدرحیم خان با طوایفی که خدمت کرده بودند به استقبال موکب والی والا آمده وارد قیلاب شد، به محض ورود به قیلاب فوراً هوا انقلاب یافته سحاب بنیاد قطره باری و ژاله‌ریزی کرده، ضباب آغاز کافور بیزی، فندقهای سیمین از ابر مشکین همی ریخت و سیل خانه کن از فراز قلل و دامان تلل روی به اردوی والا همی راند. در مدت پنج دقیقه سیلاب اردو را احاطه کرده، خیام و سرای پرده و مهجه قباب چون گنبد حباب به آب فرو نشسته شد. جمیع اهل اردو رهائی خود را بنه و ائقال بگذاشتند و به دامان کوه روی کردند، قصه کهن مبنی بر یغصنی من الماء صورتی نو

یافت و لا غاصمَ الیوم<sup>۱</sup> حقیقت شد. نواب والی والا به قدر حوصله و قار ثبات و وزید تا سیلاب او را فرو گرفت، خواست که از خیمه بر آمده بیرون شود تا کمر فروشد و کس بدو نپرداخت، چه سر یومَ یَغْرِ المَرْءُ مِنْ اَخْبِهِ وَ ضَاجِبَتِهِ وَ بَنِيهِ<sup>۲</sup> جلوه می کرد تا فراشی به خدمتش رفته، لاشه پالانی رکوبش را حاضر ساخت و والی والا بالضروره خود را بر فراز آن کودن انداخت. چون راندن خواست حرکت نتوانست تا معلوم افتاد که دو پای آن باد پا فرو بسته است.

بهر حالت ناچار ولا رأی للمضطر الا رکوبها بر آن نشست ریش لاشه بی زین بر نشست و از میان گروه به کنار کوه کشید تا سیل درگذشت و باران بایستاد و ابر به یک سو شد و آفتاب بتافت، هزیمتیان سهام ژاله و بریق شمشیر برق از گوشه کنار به میان اردو درآمدند، غالب ضروریات خیمه خویش را به جاروب صرصر رفته و همه مایحتاج خود را به تاراج سیل رفته دیدند و قرب هفت هزار (۷۰۰۰) تومان خسارت به نواب والا روی داد، با آن حالت شب برگرد اردو قلاووزی کردی و با سواری معدود تا صباح به محافظت اردو مشغول گشتی.

دیگر روز اردو را از آن مسیل خطیر و مکان کویر کوچ داده در محلی اعلی اردو زده، جمعیت سه دیر کوند و سگوند و عبدالله خان را با فوج سیلاخوری جدید و جواد خان سرهنگ به جانب دزفول به امداد میرزا عبدالغنی مأمور داشت. و خود [۱۵۲] نواب والا دو هفته در قیلاب سکونت گرفت و غالب ایام به ظل سحاب و ظلام می گذشت، و همانا در شبانروزی جز به دو ساعت دیدار آفتاب روزی نمی شد.

و در این منزل حامل خلعت مهر طلعت شهنشاهی نازل شد و نشان بی مثال و مثال لقب «احتشام الدولگی» زیارت افتاد، لهذا نواب احتشام الدوله العلیه العالیه والی والای بروجرد و عربستان و لرستان خانلر میرزا امورات بالاگریوه را مضبوط و مقصرین را مقهور داشته، چون بیشتر طایفه سگوند در پشتکوه بودند و محتمل بود که اعراب بنی لام آنها را اعانت و حمایت کنند، و از علی خان والی اطمینان حاصل نگشته بود، قبل از وصول موکب والا عبدالله خان و جوادخان، قلعه سو که قلعه ای

۱. سوره هود، آیه ۴۳: امروز حفظ کننده ای نیست.

۲. سوره عبس، آیه ۳۴ و ۳۶: انسان از برادر، همسر و فرزندش فرار می کند.

است متین و خدا آفرین به غلبه و قهر از دست سگوند بیرون کرده بودند، و سگوند را سر به صحرا داده، از آن سوی نیز میرزا عبدالغنی و فوج بیرانوند آنها را شکست درستی داده بودند و ایشان روی به سوی علی خان بنی لام نهاده، چون نواب مستطاب احتشام‌الدوله با حشمت تمام از آب کرخه بگذشت کسی دانا نزد بنی لام فرستاده، دیگری به نزدیک سرحد داران دولت عثمانی که در بادرائی بودند روانه کرد که:

این الوار خاکسار بادپیما که از بریق شمشیر آتشبار سپاه جرّار ما از آب گذشته به سرحد خاک دولت عثمانی فرار کرده‌اند، به خود راه مدهید و به حمایت مگیرید که من ناچار چون شیری که شکارش را تعاقب کند، در دنبال آنان پویه خواهم کرد و تا گریختگان را به چنگ نیارم و به خون آن خون گرفتگان چنگال نیا لایم، البته باز نخواهم گشت و کار به دور و دراز کشد.

هم در این مقام حسینقلی خان بختیاری با دو صد (۲۰۰) سوار کارزاری و سواران اعراب آل کثیر با سوار تفنگچی گندوزلو که ابراهیم میرزا نایب‌الحکومه عربستان به رکاب عالی فرستاده بوده در رسیدند و رکاب بوسیدند و به جهت وصول جواب پیغام روزی دو سه در قلعه سو توقف رفت تا فرستاده باز آمد. مشایخ بنی لام کسان خود را با کره چند تازی نژاد روانه خدمت کرده عرضه داشتند که:

ما دیری است از رعایای ایران بوده و باشیم و هرگز مخالفت نکرده و نکنیم، و جمعیت خود را حاضر به هر موجب که امر شود مأموریم و هر جانب که اختیار فرمائی مجبول و مجبوریم. سرعسکر بادرائی نیز به ترک بادپیمائی گفته معروض کرده بود که:

دولتین علیتین عثمانی و ایرانی را اتحاد و داد و حالت واحده اسلامی و مسلمانی است، من ابدأ رانده شما را نخوانم و خوانده شما را نرانم، رعیت گمراه را به خود راه ندهم و پای از جای خود پیش ننهیم.

نواب والا احتشام‌الدوله با دلیران اهریمن خوی شیرشکن به دال‌پری مسکن سگوند رانده، ایشان ملتجی به محمدرحیم خان شدند و با عیال و اطفال به سر



توپخانه به پناه آمده‌اند، بعد از انتظام مهام سگوند به دزفول آمده، چون در این مدت جعفرقلی خان بن اسدخان بختیاری را بخت یاری نکرده به شیوه پدرش کوه گردی و صحرانوردی می‌کرد و در یک منزلی شوشتر متحصن بود، و سهام‌الدوله نیز بر وی سلطنتی پیدا نکرده بلکه عظم او را فزوده داشت، نواب احتشام‌الدوله قصد استیصال او جزم کرد و به تسخیر دز او عزم. وی چاره جز خدمت ندیده از دز به زیر آمده، به شفاعت جناب فضایل مآب شیخ جعفر مجتهد و ضراعت مشیرالدوله مهندس باشی از او عفو کرده دز را متصرف و ساخلوی در آنجا متوقف فرمود تا سالی دو آرامی داشتند و خدمتی می‌کردند. دیگر باره با یکدیگر یار غار شدند و دزی دیگر در پنج فرسنگی دزفول استحکام دادند و خوانین چهارلنگ بختیاری روی بدان دز نهادند.

در این اثنا نواب والا مریض گشته خوانین بختیاری فرصتی یافته، محمدعلی خان چهارلنگ را از شهر بروجرд بیرون کرده به جانب دز روانه داشتند تا دیگران بدو پیوندند. چون احتشام‌الدوله آگاه شد فوراً بگرفتن جعفرقلی خان و خان بابا خان و آقا اصلان فرمان داد، و جمعی بر سر محمدعلی خان فرستاد و او در دز تاب ثبات نیاورده به ییلاق گریخت، سربازی در دز از جانب نواب والا ساخلو گذاشتند. بعد از مدتی محمدعلی خان از بیراهه شبی خود را به دز انداخته مستحفظین غافل را گرفته دز را به تصرف در آورده، چون خبر به شوشتر رسید، ابراهیم میرزا با فوج حرکت کرده روی به دز نهاد، با اینکه خان بختیاری نهصد (۹۰۰) تفنگچی کاری داشته، پس از روزی چند محاصره و محاربه، دز به تصرف در آمد و وی به تنهایی خود را از دز به زیر انداخته به کوهستان متواری شد. و تسخیر این دز محکم قریب هزار (۱۰۰۰) کس تفنگچی زلزله در بنیان ثبات طوایف بختیاری فکنده از تحسن به قلاع امتناع ورزیدند و روی به خدمت دیوان اعلی نهادند.

و نواب احتشام‌الدوله در این مدت به آبادی بلاد و آسایش عباد و تخریب قلاع و تعمیر بقاع و انسداد سد ناصری و عمارت دزفول و شوشتر و نظم محمره و عسکر پرداخت، و خدمات خود را مشهود نظر مبارک پادشاه اسلام و شاهنشاه ایام ساخت، چنانکه در این مقام به شرح این اشارات و ایضاح این عبارات می‌پردازد و حقایق آن را گوشزد ارباب سمیع و اصحاب جمیع می‌سازد.

ذکر مجملی از حال  
 عربستان داخله خاک ایران و  
 ذکر خرابی حویزه و اهواز و محمره و کعب و  
 آبادانی آنها در این دولت ابد بنیان و  
 ساختن نواب احتشام الدوله سد سدید موسوم  
 به سد ناصری صانها الله عن الحدیثان

بر سیاحان مسالک ممالک مخفی مماناد که حویزه از شهرهای معتبره سرحدات ایران است و بندر واقعی جمیع معاملات، و ولایتی وسیع بوده است از چهار منزلی بغداد، یعنی از حوالی بادرائی و جستان الی رودکاران، بلکه اهالی رامهرمز و حوالی بهبهان طولاً و از ساحل یسار شط بغداد و شط العرب الی اراضی و جبال پشتکوه لرستان عرضاً که صحرای وسیعی است، هفتاد هشتاد (۷۰-۸۰) فرسخ طول داشته و علی اختلاف الامکنه از هشت نه فرسخ تا سی چهل (۳۰-۴۰) عرض دارد، و بر این امکنه خوزستان اطلاق می شده، چه در آن ولایت نیشکر می کاشته، شکر به عمل می آورده اند.

و این ولایت را در قدیم الایام و زمان پادشاهان قبل از اسلام سوسیانا می نامیده اند و دارالملکش شهر شوش بوده، و اکنون ویران است. آثار و رسوم و تلل آن به فاصله چهار فرسخ و نیم در سمت مغرب دز پل [۱۵۳] که اکنون معرب آن دزفول است ظاهر است و مدفن حضرت دانیال نبی علیه السلام در آنجاست.

و شهر اهواز که در کنار یسار رودکاران قریب شانزده (۱۶) فرسخ بالای محمره است، مقرر حکومت آن ملک بوده، سدی در پهلوی اهواز بسته بوده اند که بیست و چهار (۲۴) ذرع عرض و دویست و پنجاه (۲۵۰) ذرع طول و چهار ذرع ارتفاع از سطح آب به رودکاران می نشست، و نهرهای عمیق و عریض که هر یک به مثابه رودی عظیم بوده از چنین سد یمین و یسار رودکاران بر داشته بوده اند: اولین به صوب حویزه و محمره تا حوالی کرخه و شط العرب، و ثانوی به طرف دورق و فلاحیه تا حوالی رود جراحی جاری. و همگی به جهت زراعت و آبیاری بوده است. بدین واسطه مداخل این مملکت به جائی رسیده بود که هر شبی هزار

(۱۰۰۰) دینار اشرفی نقد و یک طبق نان پخته از مداخل اهواز بایستی در سفره خلیفه عباسی حاضر باشد تا طعام خورد، لهذا شهر اهواز را سلة الخبز می خواندند. مدبری شکرهای آن ولایت را خریده انبار کرد و مدتی تعمداً آن را تصرف ننمود و به جائی نقل نکرده، تا پس از سالی چند آن شکرها تعفین حاصل، عقرب بسیار از آن تولید یافته چون درها بگشادند چندین هزار عقارب زرد رنگ نقیع السّم بیرون ریختند و به شهر و کوچه و در و بام برآمدند و متوطنین را گزیدن گرفتند تا جمعی هلاک شدند و رفته رفته آن شهرستان ویران شد. اکنون نیز در آنجا از آن جنس عقرب بسیار است. چون بر خلاف عقارب دم او بر زمین کشیده می شود عقرب جرّاره نام یافته، باری شاعری گفته:

نیشکر عقرب جراره شود در اهواز

علی ایّ حال اکنون از آن شهر قریه ای کوچک و کارخانه های شکرسازی هفتاد هشتاد (۷۰-۸۰) سنگ خراس در آنجا دیده می شود.

محل حکومت این مُلک یکی حویزه است و دیگری فلاحیه و تابع شوشتر دزفولند، و عشایر کعب در این امکنه سالهاست که سکونت کرده اند. و محمره = خرمشهر| بندری است از توابع اراضی کعب که در اطراف یمین رودکاران که از زردکوه و سایر جبال طوایف بختیاری برمی خیزد و محل انضباط آن به شط العرب واقع است، کوت فیلی در طرف غربی محمره از امکنه مستعده این ایام و احدائی حاجی جابر حاکم سابق محمره است که اولاد و عیال او در آن سکنی گرفته اند، و از محمره تا بصره که در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت مُلک و عشیرت کعب است.

آنجا که اکنون اعراب ساکنه ایران فلاحیه نام کرده اند سابقاً دورق می نامیده اند و عبای پشمینه دورقی از بافته های آنجا معروف است. و در دوازده (۱۲) فرسخی طرف شرقی محمره، جزیره الخضر است که آن هم از اراضی یسار شط العرب و محل سکنای عشیره کعب است و در جنوب محمره واقع است، و عشیرت کعب قریب ده هزار (۱۰۰۰۰) خانوارند که از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگزار و رعیت دولت علیه ایرانند، جماعتی با وی نیز در آن میانند که سه هزار (۳۰۰۰) خانوارند، سابقاً کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بروجردند و سالی سیزده هزار

(۱۳۰۰۰) تومان به دیوان اعلی می دهند.

و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل ورود اموال تجار گردید، در سال یکهزار و دو بیست و پنجاه و سه (۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م) که قطب السلاطین محمد شاه قاجار به جانب خراسان و هرات توجه فرموده بودند، علیرضا پاشا والی بغداد فرصتی یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و سرفه کار احتشادی کرده، در عین دوستی دولتین بدون اخبار به محمره تاخته به قتل و غارت رجال و اموال خلایق پرداخته؛ زیرا که در بندر عشور از تجار نمی گرفتند و حاجی جابر عرب که از جانب دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین و ساکنین آنجا کمال حسن سلوک به ظهور می آورد، و در این مدافعه تاب ثبات نیاورده مغلوب شده روی برتافت؛ و پاشا مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعی را قتل و اسیر نموده، بعد از خرابی محمره به بغداد بازگشت.

چون این اخبار به عرض شهریار قاجار در ظاهر هرات رسید بدین جهت و جهات دیگر به مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی که به سفارت دولت سنیه عثمانی مأمور بود یرلیغی صادر فرمود که با امنای دولت عثمانی گفتگو کند. و بعد از ورود پادشاه مغفور محمد شاه از خراسان به طهران و عزیمت اصفهان جناب صارم افندی به عذر خواهی این امور به ایران مامور و در اصفهان شرف حضور دریافت، چنانکه در ضمن واقعات گذشته مسطور گردیده است.

و در ایام رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه جماعت اعراب بنی لام فرصت یافته بر سر حویزه آمدند و محصولات را غارت کردند و مبلغی خطیر به شوشتر و دزفول خسارت رسانیدند، و حال آنکه در زمان حکومت شاهزاده مغفور دولت شاه در کرمانشاهان و عربستان و لرستان، حویزه در کمال آبادانی معمور بود و محل خروج و ورود زوارق موفور، چنانکه سالی سی و شش هزار (۳۶۰۰۰) تومان منافع آن ولایت به دیوان اعلی واصل می گشت چه نهر هاشم هنوز نشکسته بود.

تحقیق آنکه رودخانه کرخه که از حویزه می گذرد، مایه آن از رود قراسوی کرمانشاه و آب گاماسای نهاوند و رودخانه های لرستان که ما بین صدمره جمع می شود رودخانه زال هم در نزدیکی زره به او می پیوند و از پهلوی شهر کرخه که از بلاد قدیم و اکنون ویران است می گذرد و به حویزه می رود. هاشم نامی در

قدیم‌الایام نهری از این رود پنج فرسخ بالاتر از حویزه از یمین رود کرخه بریده به جهت زراعت آن اراضی فایده کلی داشت، در زمان مولی مطلب حویزآوری که از اجداد سادات عالی درجات حویزه و مشعشع است، این رودخانه بدان نهر مشرف بوده به مرور آب نهر را شکسته به یک بارگی رودخانه داخل نهر شده و آب از ممر قدیم افتاده حویزه بی آب ماند، ولات آنجا اجتماع نموده شبکه‌ای در جلو نهر از چوب و خاک و خاشاک بر بسته آب را به حویزه بردند، باز آب آن را برکنده به صورت اول شد. اندک اندک رعایا متفرق شدند.

مقارن این واقعه در بیست و هفت (۲۷) سال سابق بر این طاعونی شدید در آن ولایت روی داده همه بمرند و سد بستن نتوانستند و سد به کلی خراب شد و آب رودخانه باز به مجرای نهر هاشم جاری شد و بستن سد میسر نگردید.

و در اواخر ایام پادشاه مرحوم مولی فرج‌الله که از سلسله [۱۵۴] ولایت قدیم آنجا بود در دارالخلافه به توقف مجبور، در خدمت جناب حاجی میرزا آقاسی وزیر متعهد بستن سد و خدمات دیگر شده به حکومت عربستان رفت. پس از رسیدن به مقصد قریب به یک فرسخ بالاتر از محل سد قدیم بر فراز رگ سنگی که از میان رود کرخه گذشته بنای سد را گذاشته با سنگ و ساروج کار محکمی کرده، در آن میانه به دست اعراب کشته شد و اغتشاش در آن ولایات روی کرده، این امر معوق و معطل بماند، تا در اوان دولت ابدمدت حضرت شاهنشاه عصر شهریار ناصر منصور عز نصره مقرر شد که نواب مستطاب احتشام‌الدوله والی آن ولایات اهتمامی در بستن آن سد و معموری آن حد نماید. حاجی مصطفی خان دزفولی را بدان خدمت مأمور کرد و ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان مخارج نمود و به انجام نرسید، سالی دیگر دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان خرج شد تا نهرکننده و سد بسته شد ولی به حکم قد بلغ السیل زبانه سیل سد را برپود و ببرد.

بر حسب امر اعلی عالیجاه میرزا رضای مهندسباشی به بازدید آنجا رفته دستورالعمل بستن سد را داده، سال دیگر نواب والی والاشان احتشام‌الدوله خود بدانجا رفته، در مدت سه ماه فصل تابستان نواب ابراهیم میرزا فرزند ارجمند خود را که حاکم عربستان بود به بستن سد گذاشته، سد را بسته و آب به حویزه جاری کرده، مردم متفرقه جمع شدند و به فکر آبادی آن ولایت افتادند. ناگهان سیل بهاری

در رسیده سد را از جای برکنند، حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی یرلیغ بلیغ صادر فرمود که اگر صد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان از دولت ابد مدت به مخارج این سد مصروف شود باید سدی سدید محکمتر از حدید بسته گردد.

دیگر باره به همت شاهنشاه عهد بنیاد سدی استوار نهادند و سد را به مقدار و عرض سابقه قرار دادند، تدابیر مهندسانه سدی محکم بریستند و به «سد ناصری» موسوم داشتند. از میامن این اسم مبارک سد سدید مستقر بماند و آب به حویزه جاری شد، چنانکه عبور مردم در حویزه از آب به کشتی می شود و پیش از این به جز دو چاه آب تلخ و شور در حویزه آبی نداشتند.

### لمؤلفه

دیده افتد هر که را اکنون به سد ناصری شرمش آید نام بردن از سد اسکندری

### ذکر مجملی

از تفصیل پل شادروان شوستر و

ویرانی آن پل به مرور دهور و ساختن

در عهد دولت سلطان السلاطین ناصرالدین شاه

از آن خوشتر

پل شادروان شوستر که از بناهای متین و آثار رصین ملوک ایران است، معروف است. چون بعضی از ساسانیان در شوستر توطن داشته اند و به آبادانی آن رغبتی تمام، و چون شهر از نزهت ریاحین و صفوت بساتین عاری و عاطل بود و در حلیه سبزه و نخلستان بری و عری، و خلاق در عسرت و تنگی به معیشت می پرداختند و ملاحظه نمودند که رود گرن را که وجودی است بی فایده و از آب آن منفعتی و حاصلی به جهت مردم نیست، قنوات بسیار به جهت قریتین کتوند و جویند که در اقصی اراضی شوستر واقعند احداث فرمودند، و دارا همت عالی به حفر نهر دارنان که مایه زندگانی اهالی آن سامان است گماشته، اجلس مهلت نداده، دارای اصغر آب از میان نهر به صحرای موسوم به عسکر جاری ساخت و آباد کرد، نیشکر بسیار کاشتند و به عمل آوردند و قند عسکری منسوب به شکر عسکر است. و در آن ایام

شستر آبادان شده، از فارس و خوزستان معمورتر و به حسب آب و هوا خوشر و خوشتر بود تا به مرور دهور و کرور شهور آب از نهر منقطع و مزارع فاریاب خراب و نامنتفع گردید و خلایق متفرق شدند، و غالباً خرابی آن از قیصر روم بوده است تا شاپور بر ملک روم غالب و او را به شوشتر آورده آن خراب را عمران ساخت چنانکه در کتب مرقوم است.

چون بستن سد شوشتر که به شادروان معروف است صعب بوده ممر آب را گردانیده از طرف شرقی نهر رودی احداث کرده آب را به آن طرف افکندند و این طرف را خشک کرده شادروان پل را تمام نمودند. پس از آن آب را از آن ممر گردانیده به ممر اصلی انداختند و آب به جهت شادروان بالا گرفته زمینهای میان آب کُل مشروب شده، تا آنکه شادروانی بستند و به سنگهای عظیم طویل به قواعد جرالثقیل سطح شادروان محکم و به میخهای آهنین استوار نمودند. در عهد بنوامیه که شیب شیبانی در شوشتر خروج و مغلوب شده، هنگام هزیمت در رود شوشتر غریق شد و حجاج بن یوسف ثقفی به شوشتر آمد به تخریب پل شوشتر حکم رانده، پس به کشتی عبور می کردند تا در یکهزار و هشتاد (۱۰۸۰ هـ / ۱۶۶۹ م) فتحعلی خان پسر واخستو خان حکمران عربستان به جهت غرق شدن جماعتی از فیلی همت بر ساختن پل گماشت، پس از چهارده (۱۴) سال تمام کرد بعد خراب شد.

در عهد نادر شاه افشار اسفند یار بیگ و حاجی محمد شوشتری متصدی ساختن آن شدند و نشد و روز به روز خرابتر شد، نادر زمان حضرت خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه طاب ثراه نواب شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه همت بر انسداد آن سد سدید گماشت، به مباشری میرزا زمان نایب عربستان در مدت سالی دو، با اخراجات بسیار اتمام یافت، در اندک مهلتی سیلابش بر بود، دویم بار به مباشری محمدصالح خان مگری به مدتها ساخته شد و استوار نمانده ویران گشت.

بار سیم دو صد هزار (۲۰۰۰۰۰) هزار تومان به مخارج آن مصروف شد، اما پل شوشتر در زمان محمدحسین میرزای حشمت الدوله بن دولتشاه مغفور سه چشمه آن را سیلاب برد، در اوایل دولت سلطان محمد شاه طاب الله ثراه و حکومت

معمدالدوله منوچهر خان به سرکاری اسمعیل خان پسر علی مراد خان کرد جهان بیگلو ساخته شد، هم آبش ببرد. در نیابت مولی فرج الله و سرکاری آقا محمدعلی ساختند و در زمان حکومت میرزا نبی خان امیر دیوان به فارس چهار چشمه را با شادروان جلو آب بر بود و آب بخشکید و زراعت نقصان یافت، مال دیوان بر زمین ماند، شوشتر روی به ویرانی نهاد، تا به عهد ابدمهد سلطان با داد و دین و شهریار بی قرین ناصرالدین شاه زاده الله نصرأ که نواب مستطاب خانلر میرزای احتشامالدوله حکمران بختیاری و بروجرد و عربستان شد به حکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه ایران بساختن آن مأمور گردیده بدانجا رفته خود و همراهان به کشتی به شهر درآمدند و میرزا علی فیلی را مباشر این کار نموده، چون به اتمام رسید در اواخر آن سال از شدت باران و کثرت سیل [۱۵۵] بهاران سه چشمه از چشمه های کار جدید و مقداری مستوفی از شادروان قدیم به تهاجم سیلاب ربوده شد.

نواب والی والاشان به شوشتر رفته به تدارک چاره آن کار کوشیده حاجی حسین خان بروجردی را متصدی فرموده او نیز سعیها کرده هر هفته چشمه ای را احداث نموده با شصت (۶۰) ذرع شادروان، و از کارهای اسمعیل خان و غیره محکمتر ساخته، مبلغی خطیر از دیوان شاهنشاهی به مخارج آن رفته به طالع فیروزی مطلع شاهنشاهی هنوز محکم و استوار است و آبادی تمام در آن ولایت روی کرده.

و به حکم حضرت اعلی از دزفول تا شوشتر که دوازده (۱۲) فرسنگ بیابانی بی آب بوده به فاصله دو فرسخ چندین چاه حفر شده که پراز آب خوشگوار و مایه راحت قوافل و مترددین آن دیار است که عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا شاهد حال آن آبار:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار



## ذکر تفویض منصب وزارت نظام افواج به مقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی خاصه دیوان و ماموریت او به آذربایجان

پیدا است که قهر دشمن و نظم کشور به عون سلطان و صون لشکر باز بسته است، بی نظام کشور لشکر خواسته نگردد و بی قوام لشکر کشور آراسته نماند. چون غالب عساکر نصرت مآثر ناصری زید نصره از اهالی آذربایجان و از آغاز نظام عساکر آن بلاد به این خدمت گزیدند و در دولت ابد مدت خواقین قاجاریه مصدر خدمات بزرگ شدند، لهذا انتظام امور افواج منظور نظر همایون بود و مؤتمنی دانا کارگزار می خواست، مقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی نوری خلف الصّدق میرزا اسدالله خان لشکر نویسباشی خاقان صاحبقران که از عنفوان شباب در فارس و آذربایجان خدمات نیکو کرده و به احتمال شداید شاقه پرورده بود به انتظام افواج نظام قدرتی کامل داشت به وزارت نظام منصوب شد و به پیشکاری نواب مستطاب حشمت الدوله حکمران آذربایجان مامور گردید و به خلعت خاص مخصوص آمد.

و در پنجشنبه نهم شهر ربیع الاولی از شهر طهران نقل مکان گزید، و جمعی در خدمتش به رتق و فتق امور آن ولایت معین شدند و از جمله: میرزا نصرالله ولد میرزا محمد قلی منشی مازندرانی بود که به جهت سان لشکر و معامله افواج مقرر گردید.

و چون به مقصد رسید اعظام و صاحب منصبان آذربایجان به استقبال سبقت و استعجال گرفتند، نواب حشمت الدوله تفقدات شایسته کرد، و مقرب الخاقان وزیر نظام با ابهتی تمام بعد از ورود به تبریز به حل و عقد امور مصالح جمهور پرداخت و نظم و نسقی کامل در کار عساکر و رعایا به ظهور آورد و شش قراولخانه بر قراولخانه های شهر بر شش دروازه معروف تبریز ساختن فرمود. در قراولخانه در بارماقلق های آنجا که عبارت از دور پل باشد که در دو محل ورود و خروج آب رودخانه در زیر باره قرار داده اند ساخته آمد که بارماقلق سرخاب و بارماقلق امیرخیز می نامند. و بر دروازه نوبر و مها و مهین و خیابان و سرخاب و شتربان و امیرخیز قراولخانه های سته که به منزله سته ضروریه بودند به قراول فوج ناصری مشحون و مأمون کرد. و در وصول و حصول جامگی و مواجب و تعیین محل

مرسومات افواج اهتمامی تمام نمود و مرضی خاطر همایون اعلی شد.

چون بقعه مبارکه جناب سید حمزه در عهد نایب السلطنه مغفور ملجأ و مرجع و ملاذ و معاذ خایفان بود و آنجا را به عبارت متداوله بست قرار داده بودند و در این ایام نیز کما فی السابِق مأمِن مظلومان گردید.

و چون بر وزیر نظام محقق گردید که بعضی از قراولخانه‌های جدید در اراضی موقوفه و مساجد معروفه ساخته شده بنا بر حرمت شرع مقدس حکم به ویرانی آنها کرده و دیگر باره مساجد را تعمیر کرد و قراولخانه‌ها را در امرکنه دیگر بنیاد نهاد و این مخارج را از خود داد.

و نواب حشمت‌الدوله مقرر فرمود که میرزا صادق رشتی در دیوانخانه عدالت تبریز دیوان‌بیگی کند و کدخدایان در آنجا نشسته عرایض مردم را به صوابدید عالیجاه قنبرعلی خان فهرست کرده به خدمت مقرب‌الخاقان وزیر نظام برند، و بعد از ملاحظه ایشان به حضور والا آورند تا بر وفق عدل و انصاف احکام شرعی و عرفیه جاری شود. علی‌الجمله امور آذربایجان نظمی کامل حاصل کرد.

### [وقایع متنوعه]

و از غرایب واقعات این ایام آنکه در شهر اصفهان دو نفر مجهول مصروع از طایفه ضاله بابیه یکی دعوی نبوت خاصه و دیگری مدعی ولایت بود، علما به کفر هر دو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتلند. چراغ علی خان نایب‌الحکومه به فتوای علمای اعلام و فقهای اسلام هر دو را در میدان نقش جهان مقتول کرد.

از وقایع این ایام عزل رحمت‌الله خان افشار از حکومت دامغان و سمنان است و تفویض اختیار آن ولایات به مقرب‌الخاقان میرزا محمد خان قاجار دولو کشیکچی باشی خاصه دربار معدلت مدار و انعام یک قبضه شمشیر مرصع خاصه به رسم خلعت، و عالیجاه امامقلی خان در سلخ شهر ربیع‌الاولی به نیابت آن دو ولایت رفت.

و همچنین مهدیقلی حاکم نهاوند معزول و محمدولی خان بن فضلعلی خان بن حاجی مهدیقلی خان قوینلو مأمور به حکمرانی آنجا شد.

و حکیم کاضولانی حکیم باشی افواج در گذشت، و حکیم داود خان مسیحی بمرد، و میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور دول خارجه در دوشنبه هجدهم ربیع الثانی وفات یافت.

جناب میرزا محمدسعید مؤتمن الملک که از نجبای آذربایجان بوده در اخلاق ستوده محسود جهانیان، لقب «خانی» یافت و به دبیری مهم خارجه که قایم مقام وزارت دول خارجه است منصوب شد و تبعه وزیر دولت خارجه متابع وی گشتند. و میرزا عبدالوهاب ولد مرحوم وزیر مذکور به منصب نیابت دویم وزارت خارجه منصوب گردید.

و مقرب الخاقان محمدناصر خان سردار خراسان خلف الصدق ابراهیم خان بن جان محمد خان سردار دولو بنا بر شایستگی به منصب جلیل حجابت کبری که به لغت ترکی اشیک آقاسی باشی گویند منصوب [۱۵۶] و مخلع گردید و به عصای مرصع که از لوازم این خدمت است مخصوص آمد.

و نتیجه الخوانین العظام عباسقلی خان ولد محمد زکی خان سردار نوری و بنی عم جناب صدارت مآب که با افواج قزوین در حدود خراسان متصدی خدمات شایان شده بود، پس از انتظام امور آن صفحات احضار به دارالخلافه شد و از حضرت همایون اعلی به تشریف یک بند حمایل سرتیپی اعلی مخصوص و به مناصب عالیّه موعود کردند.

**ذکر ظهور مرحمت حضرت شاهنشاهی**

**درباره مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان**

**خلف الصدق جناب جلالت مآب صدراعظم افخم سلمه الله و**

**ملقب شدن به لقب جلیل نظام الملکی و**

**بعضی واقعات این ایام**

مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان مستوفی خاصه دیوان اعلی که سلیل جلیل جناب صدارت مآب صدراعظم مدظله العالی و برگزیده اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی نصره الله تعالی، و هم از ایام صبائت خود و زمان ولایت عهد در

حضرت اعلیٰ اعلاالله تربیت یافته و به ارادت خوی گرفته بود، و در این زمان از منتمیمان مخصوص و به نص مصاهرت منصور گشته، اعلیحضرت اقدس بنا بر وفور شایستگی و ظهور خدمتگزاری و فکر صایب و رأی ثاقب و غایت فراست و کمال کیاست و استیناس سابق و اختصاص لاحق و قاعده سداد و قانون رشاد از امثال و اقارن برگزید و به لقب جلیل و منصب نبیل «نظام الملکی» مُلقَّب فرمود و به سه پارچه خلعت مهر طلعت عالی فاخر که جبهه ترمه و قبای ترمه و شال ترمه بود قامت اعتبارش را بیاراست، و عهده رعایت مصالح هر ولایت را بر ذمّت کفالت و کفایت او باز بست، تا هیچ دقیقه از دقایق ارادت کیشی و صداقت اندیشی مهمل نگذارد، و در تنظیم معاملات و تفریح محاسبات به واجبی دخالت کند.

و خدمتش ادام الله تمکینه در عمارت نقاشخانه متمکن گردیده تمامت امر او عظمًا و منشیان و مستوفیان به تهنیت آمده او را تمکین گزیدند.

هم در این عید سعید همایون نوروز یک قطعه نشان مصور به تمثال بی مثال همایون مکلل به جواهر گوناگون و یک ثوب جبّه کشمیری اعلیٰ که گرداگردش منظوم به عقود لثالی لالابود به جناب جلالت مآب صدر اعظم افخم میرزا آقا خان نوری ضاعف الله قدره مرحمت شد.

### [اسلام عام در دیوانخانه]

چون صیت صلابت و مهابت و خبر جلالت و بسالت اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه جم جاه اسلام به اطراف و اکناف آفاق انتشار یافته بود، از اقطاع و اصقاع امصار نزدیک و دور سلاطین و حکام و سرحداران به عرض عریضه و ارسال هدایا و تحف و فرستادن فرستاده با یکدیگر سبقت می جستند، از جمله در این ایام جماعتی از جانب ایلات و ولایات شرقی به حضور اعلیٰ آمدند و قریب سی (۳۰) نفر از اعیان و اکابر شرف سلام حضور یافتند و مقتضی المرام و مخلع به موطن خود بشتافتند. و از آن جمله بودند:

محمد حسین خان برادر کریم دادخان هزاره ای و محمدولی خان بن ابراهیم بیگلربیگی سابق هزاره، و الله یار خان نبیره او، و اریاب خالق و رضابهادر و علی بهادر